

پیامبران الهی، خاستگاه اصلی فلسفه

h.mohseni1297@mailfa.com

mirsepah@qabas.net

کج حمید محسنی / دانشجوی دکتری حکمت متعالیه مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی

اکبر میرسپاه / استادیار مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی

پذیرش: ۹۷/۶/۱۱

دریافت: ۹۷/۱/۲۶

چکیده

در این مقاله می‌خواهیم اثبات کنیم که پیامبران الهی، بخصوص حضرت ادریس، اولین کسانی هستند که به مباحث عقلی و استدلالی در مورد حقایق عالم پرداخته‌اند و آنها خاستگاه اصلی تفکرات عقلانی و فلسفی هستند و اینکه برخی مورخان فلسفه، *طالس/ایونی* و به تبع آن، فلاسفه یونانی را خاستگاه تفکرات عقلانی و فلسفی معرفی می‌کنند، صحیح نیست. روش ما در این تحقیق، توصیفی - تبیینی است. در این مقاله، نخست اقوال و دیدگاه‌های اندیشمندان و فیلسوفان مسلمان را در این زمینه مطرح می‌کنیم. پس از آن، آیات و روایاتی را که می‌توانند مؤید این دیدگاه باشند، بیان خواهیم کرد. در نهایت، دیدگاه برخی مورخان و فلاسفه غربی را درباره خاستگاه فلسفه بررسی می‌کنیم، که برخی از آنها منصفانه پذیرفته‌اند فلسفه خاستگاه شرقی دارد. اهداف مقاله ارائه پاسخ به برخی منتقدان مسلمان فلسفه می‌باشد که به دلیل خاستگاه یونانی و غیراسلامی فلسفه با آن به مخالفت پرداخته‌اند و پاسخ مناسب به برخی مورخان غربی فلسفه است که منکر وجود مباحث عقلی و فلسفی پیش از یونانیان شده‌اند.

کلیدواژه‌ها: خاستگاه، فلسفه، حکمت، یونان، *طالس*، پیامبران، ادریس.

مقدمه

در این مقاله ما به دنبال خاستگاه اصلی علوم عقلی و فلسفه هستیم، تا منشأ و زمینه‌های پیدایش این علم مشخص شود. مراد از دانش فلسفه، علمی است که در آن، فیلسوف با روش عقلی به شناخت موجودات عالم می‌پردازد و با استدلالی برهانی حقایق هستی را اثبات می‌کند. فلسفه در معنای عام خود - به دو شاخه نظری و عملی تقسیم می‌شود و - همه علوم حقیقی را دربرمی‌گیرد.

پیامبران الهی نخستین کسانی بودند که همراه با معجزات و وحی الهی، انسان‌ها را با تعقل و استدلال عقلی به سوی خداوند دعوت می‌کردند و از انسان‌ها می‌خواستند که با تفکر در حقایق اطراف خود، به حکمت آفرینش مخلوقات و مدبر آن پی‌برند (صدوق، بی‌تا، ج ۱، ص ۲۸). در سوی دیگر، افرادی هستند که *طالس* را اولین کس یا جزء اولین کسانی معرفی می‌کنند که درباره مبدأ نخستین اندیشیده است (ارسطو، ۱۳۷۷، کتاب یکم، فصل سوم، ۹۸۳b، ص ۱۲).

بنابراین، مسئله اصلی ما در این مقاله این است که «آیا پیامبران الهی، خاستگاه اصلی فلسفه‌اند؟» برای تبیین این مسئله، سؤالاتی فرعی‌تر را در این زمینه می‌توان مطرح کرد: آیا فلسفه برخاسته از افکار فیلسوفان یونانی است یا منشأ دیگری دارد؟ آیا سرآغاز حکمت و تفکرات عقلی - فلسفی، از ایونیا و یونان بوده یا قبل از آن هم این نوع تفکرات وجود داشته است؟ نقش پیامبران الهی در پیدایش حکمت و فلسفه چیست؟ آیا می‌توان از بین مستندات و شواهد تاریخی و دینی، اثبات کرد که پیامبران الهی خاستگاه حکمت و تفکرات عقلی‌اند؟ و سرانجام، دیدگاه مورخان و محققان غربی درباره خاستگاه فلسفه چیست؟ با جواب دادن به این سؤال‌ها، پاسخ مناسبی نیز به مسئله خاستگاه فلسفه داده خواهد شد.

انگیزه‌های اصلی از طرح بحث حاضر این است که با اثبات مدعای خود، نخست جوابی داده باشیم به مخالفان و منتقدان مسلمان فلسفه، که به دلیل مبدأ یونانی و غیراسلامی فلسفه، با آن مخالفت کرده‌اند؛ دیگر اینکه پاسخی قاطع داده باشیم به برخی غربی‌ها که این توهم به آنها دست داده است که مباحث عقلی برای اولین بار از ایونیا آغاز شده و در یونان بسط و گسترش پیدا کرده است؛ بنابراین دیگران مدیون اروپا هستند و اروپا مرکز تمدن، فرهنگ، علم و فلسفه می‌باشد و دیگران هرچه دارند، از آنها گرفته‌اند. با تبیین این دو نگاه، ضرورت بحث نیز مشخص می‌شود؛

زیرا اگر پاسخی مناسبی به آنها داده نشود، عده‌ای به خیال اینکه این علم خاستگاهی غیراسلامی دارد، با فلسفه و به تبع آن با فلسفه اسلامی به مخالفت می‌پردازند و برخی را نیز در این امر با خود همراه می‌کنند؛ از سوی دیگر، برخی از غربی‌ها مانند دیوگنس لائرتیوس، این جرئت را به خود می‌دهند که یونانیان را صاحب اصلی فرهنگ، تمدن، فلسفه و حتی آغاز نوع بشریت بدانند و دستاوردهای دیگران را انکار کند (لائرتیوس، ۱۳۸۷، ج ۱، ص ۱۵-۱۴).

برخی فیلسوفان مسلمان، مانند *صدرالمعالمین*، *شهرزوری* و شیخ *اشراق* در آثار خود به این مسئله اشاره کرده و پیامبران الهی را اولین کسانی معرفی نموده‌اند که حکمت و فلسفه از آنها نشئت گرفته است. دو مقاله نیز در مورد شخصیت *هرمس* به‌عنوان مؤسس حکمت نوشته شده که متمرکز بر یک یا دو شخصیت است. به این دو مقاله، در توضیح شخصیت *ادریس* اشاره خواهد شد. در این تحقیق، علاوه بر بیان اقوال این فیلسوفان، از کتب تاریخی دیگر نیز عبارتهایی را در تأیید این دیدگاه می‌آوریم. همچنین شواهدی از روایات و آیات نیز بیان خواهیم کرد. علاوه بر این، دیدگاه برخی فلاسفه و مورخان فلسفه غرب را در این زمینه بررسی می‌کنیم. پیش از ورود به بحث اصلی، شایسته است برای تبیین مسئله، تاریخی کوتاه از وجود تفکرات عقلی در بین انسان‌ها بیان شود.

۱. تاریخچه تفکرات عقلی

تفکر عقلی همزاد و همراه بشر است و تاریخی به قدمت خلقت انسان دارد: «تاریخ تفکر بشر، به همراه آفرینش انسان تا فراسوی تاریخ پیش می‌رود. هرگاه انسانی می‌زیسته، فکر و اندیشه را به‌عنوان یک ویژگی جدایی‌ناپذیر با خود داشته، و هرگاه انسانی گام نهاده، تعقل و تفکر را با خود برده است» (مصباح، ۱۳۸۸، ج ۱، ص ۲۴).

از زمان‌های بسیار قدیم، بحث‌های فلسفی وجود داشته و گفت‌وگو از عالمی ماورای عالم طبیعت در میان بوده است. البته تردیدی نیست که این بحث‌ها ابتدا بسیار ساده بوده و به تدریج منطقی‌تر و برهانی‌تر شده و توسعه بیشتری پیدا کرده است؛ به طوری که از کلماتی که قدما نقل کرده‌اند، برمی‌آید نخستین بحث‌های فلسفی را که صورت مکتب فلسفی به خود گرفته، *هرمس حکیم* تنظیم نموده و عده‌ای از فلاسفه که «هرامسه» خوانده

صدرالمتألهین درباره ریشه تفکر فلسفی و نحوه شکل گیری آن، این گونه بیان می کند:

اعلم أن الحكمة نشأت أولاً من آدم صفى الله و عن ذرّيته
شيث و هرمس - أعنى إدريس - و عن نوح - على نبيّنا و
عليهم السلام - لأن العالم ما خلا قطّ عن شخص يقوم به
علم التوحيد و المعاد؛ و أن هرمس الأعظم هو الذى نشرها فى
الأقاليم و البلاد و أظهرها و أفاضها على العباد، و هو أبو الحكماء
و علامة العلماء (صدرالمتألهين، ۱۳۷۸، ص ۱۵۳).

از نظر صدرالمتألهین، ریشه حکمت و فلسفه به پیامبران الهی آدم، شیت و بخصوص به هرمس حکیم یا ادريس نبی می رسد. در ادامه، ایشان می فرماید: علم فلسفه در روم و یونان قدمت نداشت، بلکه علومى مثل خطابه، نجوم و شعر بین آنها رواج داشت (همان).

صدرالمتألهین، سپس برای فلسفه یونانی دو مبدأ ذکر می کند: مبدأ اول - که در کتاب های تاریخ آمده است - *تالس* یا *تالس* ملطی بود؛ اولین فرد از یونانیان و رومیان که به مصر رفت و در آنجا فلسفه آموخت؛ سپس به ملطیه آمد و به نشر حکمت پرداخت. بعد از *تالس*، *آنکسیمنس*، بعد *امپدوکلس* (*انباذلس*)، *فیثاغورس*، *سقراط* و *افلاطون* این علم را نشر دادند تا فلسفه یونانی تکمیل شد. این، مبدأ اول و خمیرمایه فلسفه است که از ملطیه رواج پیدا کرده است. مبدأ دوم شکل گیری و خمیرمایه فلسفه یونانی - که باکمال تر، رتبه اش بالاتر و نورانی تر بیشتر است - از *فیثاغورس* نشئت گرفته است. گفته شده که او اسم فلسفه را به این علم داد و معنای آن «دوست داشتن علم» است. او با شاگردان حضرت سلیمان علیه السلام در مصر ملاقات کرد و از علوم آنها بهره برد. *فیثاغورس* شاگردان خود را به ریاضت و مجاهدت امر می کرد. *فیثاغورس*، همچنین از حکیم بزرگ ربانی، *امپدوکلس*، دانش آموخت. *امپدوکلس* کسی بود که این علوم را از *لقمان* و ایشان از داود نبی علیه السلام فرا گرفته بود. سپس *سقراط* از *فیثاغورس*، *افلاطون* از *سقراط*، و *ارسطو* از *افلاطون* آموخت. *ارسطو* کسی بود که کتاب های منطقی را تصنیف کرد و ابواب طبیعیات و الهیات را مرتب کرد؛ به گونه ای که کسی پیش از او این گونه نکرده بود و برای هر باب کتابی تصنیف کرد (همان، ص ۱۵۳-۱۵۵).

نکاتی درباره عبارات صدرالمتألهین می توان بیان کرد: نکته نخست، ایشان در بیان مبدأ دوم فلسفه می گوید: «*فیثاغورس* از حکیم بزرگ ربانی *امپدوکلس* دانش آموخت». از این عبارت این گونه

می شوند، در مکتب او تعلیم و تربیت یافته اند. پس از این دوره، نظریات فلسفی گوناگونی از ملطیان داریم. دوره ملطیان را می توان دوره دوم تکامل فلسفه نامید (مطهری، ۱۳۸۰، ج ۶، ص ۴۰-۴۱).

بنا بر این عبارت و اقوال برخی اندیشمندان مسلمان، همچون شیخ *اشراق* و صدرالمتألهین، و بعضی محققان غربی - که در ادامه به آن اشاره می شود - می توان تاریخ تفکرات عقلانی و فلسفی را به دو دوره تقسیم کرد: دوره نخست، دوره پیش از ملطیان، که آغاز این تفکرات از پیامبران الهی است و سردمدار این مباحث، *ادريس نبی* یا *هرمس حکیم* است؛ و دوره دوم، دوره ملطیان و یونانیان است، که آغاز آن از ایونیا و فرد شاخص آن، *تالس* می باشد. توجه ما در این تحقیق، به دوره نخست است و می خواهیم اثبات کنیم که مباحث عقلی و فلسفی، پیش از یونانیان نیز وجود داشته است.

خداوند متعال وقتی انسان را آفرید، به او نطق و شیوه گفت و گو آموخت: «خَلَقَ الْإِنْسَانَ، عَلَّمَهُ الْبَيَانَ» (رحمان: ۳ و ۴). بنا بر دیدگاه حقیقی اسلام، نسل حاضر انسان ها به حضرت آدم علیه السلام می رسد و ایشان پیامبر و خلیفه الله بود و خداوند متعال همه حقایق را به او یاد داد (درباره اسماء که به حقایق معنا شد (ر.ک: طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۱، ص ۱۱۷). حضرت آدم علیه السلام اولین معلمی است که به تعلیم این حقایق پرداخته است: «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا» (بقره: ۳۳). علاوه بر این، قدرت تعقل و تفکر را خداوند در نفس انسان ها قرار داده است. این موهبت الهی در همه انسان ها وجود دارد. تا بشر بوده، تفکرات عقلانی و استدلالی نیز وجود داشته است. بنابراین، تاریخچه مباحث عقلی تاریخی به قدمت آفرینش انسان بوده است و به دلیل نبودن تاریخ مدون در این باره یا به فرض نبود مستندات تاریخی، نمی توان آغاز این نوع تفکرات را به یک دوره خاص یا به یک منطقه خاص، محدود کرد. به همین دلایل است که دانشمندان مسلمان برای خاستگاه علوم و فلسفه، خاستگاه دیگری غیر از آنچه در برخی اذهان رایج است، اعتقاد دارند.

۲. دیدگاه اندیشمندان مسلمان

دانشمندان مسلمان، به دلیل ایمان و جهان بینی خودشان، بر این باورند که مباحث عقلی و استدلالی ریشه در تعالیم پیامبران الهی دارد. آنها بودند که برای اولین بار این علوم را مطرح کرده اند. بنابراین خاستگاه بسیاری از علوم، به ویژه حکمت و فلسفه، به آنها برمی گردد.

فهمیده می‌شود که/میلوکلس قبل از فیثاغورس زندگی می‌کرده است؛ اما در کتب تاریخ فلسفه آمده است که فیثاغورس پیش از/میلوکلس زندگی می‌کرد. البته کاپلستون می‌گوید: منشأ حیات فیثاغورس در ایهام است (کاپلستون، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۳۹ و ۷۶). نکته دیگر اینکه ایشان از قول فیثاغورس فلسفه را به معنای «دوست داشتن علم» بیان می‌کند؛ درحالی که مشهور این است که فلسفه به معنای «دوست داشتن حکمت» است؛ همچنین دیوگنس از قول فیثاغورس فلسفه را به همین معنا بیان کرده است (لاترئوس، ۱۳۸۷، ج ۱، ص ۱۷).

به‌هرحال، از این عبارات‌های صدر/المثلهین به دست می‌آید، ایشان منشأ اصلی حکمت و فلسفه را پیامبران الهی همچون آدم، شیث، ادريس و نوح^ع می‌داند، و برای خاستگاه فلسفه یونانی دو مبدأ بیان می‌کند و ایشان مبدأ دوم را شایسته‌تر می‌داند؛ زیرا در آن، فیلسوفان یونانی مانند فیثاغورس و/میلوکلس به نحوی با پیامبران الهی ارتباط داشتند و حکمت را از آنها دریافت کرده و سپس به دیگران منتقل نموده‌اند.

محمدتقی مجلسی نیز از کسانی است که مبدأ علم حکما را به انبیای الهی پیوند می‌زند. ایشان در این باره می‌فرماید: حکما قاطبه علوم خود را به حضرت ادريس^ع می‌رسانند و آن حضرت را هرمس الهرامسه می‌نامند؛ و بسیاری از این علوم نیز به وسیله الهام الهی به لقمان رسیده است و همچنین این علوم بر حضرت سلیمان^ع داده شد؛ چنان که نقل شده است، هر روز در مسجد اقصی گیاهی می‌روید و به زبان حال یا مقال می‌گفت که خاصیت من آن است و ضرر من این است و دفع ضرر من به فلان گیاه می‌شود و حضرت سلیمان^ع همه را می‌نوشتند. جمعی از پیروان آن حضرت ساکن یونان شدند و حکمای یونان از علوم ایشان استفاده کردند (مجلسی، بی‌تا، ج ۷، ص ۳۸۵-۳۸۶).

از عبارتهایی که بیان شد و در ادامه خواهد آمد، به نظر بسیاری از مورخان، فیلسوفان و دانشمندان اسلامی، منشأ برخی از علوم و فلسفه به پیامبران الهی می‌رسد و در این بین نام هرمس حکیم یا ادريس نبی بیش از همه به چشم می‌خورد به همین دلیل مطالبی که در ادامه آورده می‌شود، با محوریت ایشان می‌باشد.

ادريس به یونانی «آرمیس» - و برخی «طرمیس» گفته‌اند - و معرب آن «هرمس» است و در عبری به او «خنوخ» که معرب آن «آخنوخ» است، گفته شده و خداوند متعال او را در قرآن «ادريس» نامیده (دهخدا، ۱۳۷۲، ج ۱، ص ۱۳۲۶) و علت این نام‌گذاری این بوده که احکام خداوند را زیاد تدریس می‌کرد (صدوق، بی‌تا، ج ۱،

ص ۲۸). برای او لقب‌های دیگر نیز داده شده است؛ همانند هرمس الهرامسه (ابن کثیر دمشقی، بی‌تا، ج ۱، ص ۹۹) و المثلث بالحکمه، که به دلیل بهره‌مندی از علم نجوم، طب و کیمیا به این لقب نامیده می‌شد (سیدبن طاووس، ۱۳۶۸، ق، ص ۱۵۱). برخی از مورخان، نسب حضرت ادريس را این‌گونه بیان کرده‌اند: ادريس (آخنوخ یا خنوخ یا هرمس) فرزند یرد (یارد یا لرد) است. یرد پسر مهلائیل، و مهلائیل فرزند قنیان، قنیان پسر انوش، و انوش هم از شیث متولد شد و شیث هم فرزند حضرت آدم^ع بود. همچنین حضرت ادريس نبوت را، از جد خویش حضرت آدم^ع به ارث برد (یعقوبی، بی‌تا، ج ۱، ص ۱۲۵؛ جزری، ۱۳۸۵، ق، ج ۱، ص ۵۵۵۴).

در قرون وسطا، نام هرمس نزد مسیحیان، مسلمانان و یهودیان به‌عنوان بانی و مؤسس حکمت و علم تلقی می‌شد و کتب و رسائل متعددی به وی نسبت داده شده است (نصر، ۱۳۸۲، ص ۱۴۶؛ برای مطالعه بیشتر، ر.ک: کرمی، ۱۳۹۶، ص ۱۴۳-۱۵۸؛ امیری، ۱۳۸۸).

ابن کثیر دمشقی در کتاب *البدایة و النهایة* درباره حضرت ادريس^ع می‌نویسد: خداوند متعال در قرآن می‌فرماید: «وَ اذْکُرْ فِی الْکِتَابِ اِذْ رِیْسَ اِنَّهُ کَانَ صِدِّیقًا نَبِیًّا وَ رَفَعْنَاهُ مَکَانًا عَلِیًّا» (مریم: ۵۷ و ۵۸). ادريس^ع که خداوند نبوت و صدیق بودنش را در قرآن توصیف می‌کند، همان خنوخ است که علمای نسب‌شناس وی را در سلسله نسب پیامبر^ع آورده‌اند. او اولین کسی بود که بعد از حضرت آدم^ع و شیث^ع به نبوت رسید. ابن اسحاق گفته است که او نخستین فردی بود که با قلم نوشت (ابن کثیر دمشقی، بی‌تا، ج ۱، ص ۹۹). ابن کثیر سپس بیان می‌کند: بسیاری از علمای تفسیر و احکام می‌گویند ادريس، اولین کسی است که درباره خط حرف زده است و او را هرمس الهرامسه می‌نامند، و بسیاری چیزها را از او تکذیب می‌کنند؛ همچنانی که از دیگر انبیا، علما، حکما و اولیا تکذیب می‌کنند (همان).

شهرزوری در کتاب تاریخ خود آورده است: حضرت آدم^ع نخستین حکیم است و بعد او پسرش شیث است و او آغاثادیمون استاد هرمس الهرامسه است، و هرمس در نزد پروردگار ادريس^ع نامیده می‌شود. او اولین کسی است که شریعت و حکمت را به دیگران منتقل کرد؛ و صابئین به او منتسب می‌شوند و به نبوت او اعتقاد دارند (شهرزوری، بی‌تا، ص ۵۶).

سیدبن طاووس از قول محمدبن ابراهیم ثعلبی می‌آورد، حضرت ادريس^ع اولین کسی بود که با قلم نوشت و نخستین فردی بود که با

هرمس کسی است که هیکلها را برای عبادت و تعظیم خداوند بنا کرد. او کسی است که درباره موجودات ارضی و علوی برای مردم قصیده‌های موزون و اشعار قابل فهم سرود. مصر را برای زندگی انتخاب کرد و در آنجا اهرام و شهرهایی از خاک بنا نهاد و چون می‌ترسید علوم بر اثر طوفان از بین برود، همه علوم و فنون را به شکل هنرمندان و به صورت ابزار صنعتگران بر روی سنگ نقاشی کرد تا برای آیندگان باقی بماند.

هرمس دوم اهل بابل بود و در شهر کلدانیان بعد از طوفان زندگی می‌کرد. او اولین کسی بود که دوباره بعد از طوفان شهر بابل را بنا کرد و در علم طب و فلسفه مهارت داشت و خواص اعداد را می‌شناخت. او کسی بود که بعد از طوفان دوباره علم فلسفه، طب و عدد را زنده کرد و *فیثاغورس* / *ارتماتیقی* شاگرد وی می‌باشد.

هرمس سوم بعد از طوفان در مصر زندگی می‌کرد. او فیلسوف طبیعی و صاحب کتاب *حیوانات دارای سم* بود. ایشان به خواص ادویه‌های کشنده و حیوانات گزنده آگاهی داشته و در علم کیمیا و صنعت صاحب نظر بوده است (ابن جلجل، ۱۹۵۵، ص ۵-۱۰).

شیخ صدوق از قول وهب بن منبه درباره حضرت ادریس این گونه می‌آورد:

«إِنَّمَا سُمِّيَ إِدْرِيسَ لِكَثْرَةِ مَا كَانَ يَدْرُسُ مِنْ حُكْمِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ سُنَنِ الْإِسْلَامِ وَ هُوَ بَيْنَ أَظْهَرِ قَوْمِهِ ثُمَّ إِنَّهُ فَكَّرَ فِي عَظْمَةِ اللَّهِ جَلَّ جَلَّالُهُ فَقَالَ إِنَّ لِهَذِهِ السَّمَاوَاتِ وَ لِهَذِهِ الْأَرْضِينَ وَ لِهَذَا الْخَلْقِ الْعَظِيمِ وَ النَّسْمِ وَ الْقَمَرِ وَ النُّجُومِ وَ السَّحَابِ وَ الْمَطَرِ وَ هَذِهِ الْأَنْشِيَاءِ الَّتِي تَكُونُ لِرَبِّهَا يَدْبَرُهَا وَ يُصَلِّحُهَا بِقُدْرَتِهِ فَكَيْفَ لِي بِهَذَا الرَّبِّ فَأَعْبَدَهُ حَقَّ عِبَادَتِهِ فَخَلَا بِطَائِفَةٍ مِنْ قَوْمِهِ فَجَعَلَ يَعْظُمُهُمْ وَ يَدْكُرُهُمْ وَ يُخَوِّفُهُمْ وَ يَذَوِّعُهُمْ إِلَى عِبَادَةِ خَالِقِ هَذِهِ الْأَنْشِيَاءِ» (صدوق، بی تا، ج ۱، ص ۲۸)؛ ادریس به خاطر این به

این اسم نامیده شد؛ زیرا احکام و سنت‌های الهی را به مردم یاد می‌داد. و او در بین قوم خودش حضور پیدا می‌کرد و در عظمت خداوند به تفکر می‌پرداخت و سپس می‌گفت: قطعاً برای این آسمان و زمین‌ها و برای این خلقت بزرگ و خورشید و ماه و ستارگان و ماه و ابر و باران و برای همه این اشیا که موجود هستند، پروردگاری است که آنها را تدبیر می‌کند و به قدرتش آنها را اصلاح می‌کند. پس آیا سزاوار نیست برای من تا برای او بندگی کنم و حق عبادتش به جا

لباس خیاطی کرد و آن را پوشید و اولین فردی بود که درباره علم نجوم و حساب بحث و گفت‌وگو کرد (سیدین طاووس، ۱۳۶۸ق، ص ۲۱-۲۲).

شیخ اشراق، فیلسوف دیگری است که برای حکمت و فلسفه، خاستگاه الهی بیان می‌کند؛ ایشان در مقدمه کتاب *حکمة الاشراق* این‌گونه بیان می‌کند: «و لا تظنَّ أنَّ الحکمة فی هذه المدة القریبة کانت لا غیر، بل العالم ما خلا قطاً عن الحکمة و عن شخص قائم بها عنده الحجج و البینات، و هو خلیفة الله فی ارضه، و هكذا یکون ما دامت السماوات و الارض. و الاختلاف بین متقدّمی الحکماء و متأخّریهم انما هو فی الالفاظ و اختلاف عاداتهم فی التصریح و التعریض» (سهروردی، ۱۳۷۳، ص ۱۱).

سهروردی معتقد است که در همه اعصار، حکما حضور داشتند و اهل زمین از وجود آنها بی‌بهره نبوده است. ایشان *افلاطون* را پیشوا و رئیس حکمت شهودی معرفی می‌کند و قبل از *افلاطون*، پدر حکما، *هرمس* و حکیمان بزرگی مانند *امپوکلس* و *فیثاغورس* نیز چنین بوده‌اند.

ایشان می‌گوید: معلم اول، *ارسطو* هرچند شأن و منزلت والایی دارد، اما نباید زیاد در حق او مبالغه کرد تا موجب تحقیر استادان وی شود که برخی از آنها مثل شیت (آغانادیمون) و ادریس، از اهل رسالت و شریعت بوده‌اند (همان، ص ۱۰-۱۱). بنابراین، شیخ اشراق معتقد است که ریشه فکر فیلسوفان یونانی - مانند *افلاطون* و *ارسطو* - به پیامبران الهی برمی‌گردد. همچنین ایشان از فیلسوفان یونانی مذکور به بزرگی یاد می‌کند.

ابن‌اثیر در کتاب *الکامل فی التاریخ* از قول ابن‌اسحاق می‌آورد، یرد با برکتا ازدواج کرد و برکتا برای او پسری به نام حنوخ آورد و او همان ادریس نبی است. وی اولین پیامبر از فرزندان آدم ﷺ بوده است که به او نوشتن با قلم داده شد و نخستین کسی است که در علم نجوم و حساب گفت‌وگو کرد. حکمای یونانی به او *هرمس حکیم* می‌گویند و به بزرگی از او یاد می‌کنند و نخستین کسی است که با پارچه لباس دوخت (جزری، ۱۳۸۵ق، ج ۱، ص ۵۹-۶۰).

ابن‌جلجل در کتاب *طبقات الأطباء و الحکماء* از قول منجم، *ابومعشر بلخی* می‌آورد که سه *هرمس* وجود دارد:

هرمس اول، کسی که قبل از طوفان زندگی می‌کرد (در این صورت، *هرمس* لقب است؛ مانند *قیصر* و *کسری*) و او همان کسی است که حرآنی‌ها را به حکمت دعوت می‌کرد. او اول کسی بود که درباره حرکات نجومی موجودات علوی و علم طب سخن گفت.

آورم. ادريس از قوم خود ترسيد پس آنها را موعظه کرد و تذکر داد و آنها را از عقاب خداوند ترسانيد و آنها را به عبادت خالق اين اشيا دعوت کرد.

بنا بر اين عبارت، حضرت ادريس درباره جهان اطراف خود تفکر می کردند تا به مدبر و خالق آن پی ببرد و همچنين مردمان هم عصر خود را به اين کار ترغيب می کرد تا خدای خویش را از اين راه بشناسند و او را عبادت کنند. اين کار، خود نوعی «فلسفه گری» است.

تا اینجا از عبارت اندیشمندان مسلمان مشخص شد که ادريس نبی یا هرمس حکيم، از نوادگان حضرت آدم ﷺ و پیامبری از پیامبران الهی بود. ایشان اولین کسی است که در علم نجوم، طبابت، خط، فن خیاطی، و بخصوص حکمت و فلسفه اظهار نظر کرده است. بنابراین پیامبران الهی، به ویژه ادريس نبی خاستگاه حکمت و علوم عقلی می باشد.

۳. دیدگاه روایات و آیات

از روایات هم می توان مؤیدهایی آورد که منشأ برخی علوم به پیامبران الهی ختم می شود. در حدیثی پیامبر اکرم ﷺ به/باذر فرمود: «يَا أَبَا ذَرٍّ أَرْبَعَةٌ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ سُرِّيَ بَيْنَهُمْ أَدَمُ وَ شِيثُ وَ أَخْنُوخُ وَ هُوَ إِدْرِيسُ وَ هُوَ أَوَّلُ مَنْ خَطَّ بِالْقَلَمِ وَ نُوحٌ» (صدوق، ۱۳۶۲، ج ۲، ص ۵۲۴)؛ ای اباذر، چهار تا از پیامبران سریانی هستند و آنها آدم، شيث، ادريس - او کسی است که اولین بار با قلم نوشت - و نوح هستند.

از اين روایت دو نکته برداشت می شود: نخست، اسم ديگر ادريس، اخنوخ است و ديگر اينکه خاستگاه علومى مانند خط و نگارش، ادريس نبی بوده است. بنابراین، هرچند در کتب تاريخی اختراع خط را به بابلی ها و فيثيقی ها نسبت می دهند، ولی طبق اين روایت، مبدع اصلی خط، پیامبران می باشند؛ ديگران ممکن است از ایشان بهره برده باشند.

از اميرمؤمنان علی ﷺ سؤال شد، آیا علم نجوم اصل و ریشه ای دارد؟ امام فرمود: بله؛ ریشه این علم، یکی از پیامبران است. نبی این علم را به قوم خود یاد داد؛ به طوری که هر کسی می دانست کی مريض می شود و چه زمانی مرگش فرا می رسد و چه کسی از او متولد می شود (سيدبن طاووس، ۱۳۶۸، ق، ص ۲۳).

در روایت ديگری از امام صادق ﷺ از علم نجوم پرسیده شد: «أَخْبَرَنِي عَنْ عِلْمِ النَّجُومِ مَا هُوَ فَقَالَ ﷺ هُوَ عِلْمُ الْأَنْبِيَاءِ قُلْتُ أَكَانَ عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ ﷺ يَعْلَمُهُ فَقَالَ كَانَ أَعْلَمَ النَّاسِ بِهِ» (همان، ص

۲۴): از علم نجوم به من بگو که آن چیست؟ امام فرمود: علم نجوم، علم پیامبران است. راوی می گوید: گفتیم آیا حضرت علی ﷺ از اين علم آگاهی داشت؟ امام پاسخ داد: ایشان دانشمندترین مردم به اين علم است.

امام ﷺ در تعريف علم نجوم، می فرماید که آن علم انبياست؛ يعنی اين علم متعلق به آنها بوده و از آنها نشئت گرفته است و اميرمؤمنان ﷺ از همه کس به اين علم دانتر است. علم نجوم یک شاخه از علم فلسفه عام می باشد و از اين روايت ها مشخص می شود پيش از اينکه بابلی ها، سومری ها، مصريان يا يونانيان به اين علم دسترسى داشته و آن را کشف کرده باشند، پیامبران الهی اين علوم را به مردم زمان خود آموختند.

امام صادق ﷺ درباره منشأ علم طب اين گونه فرمودند: «إِنَّ أَكْثَرَ الْأَطِبَّاءِ قَالُوا إِنَّ عِلْمَ الطَّبِّ لَمْ تَعْرِفْهُ الْأَنْبِيَاءُ فَمَا نَصْنَعُ عَلَى قِيَاسِ قَوْلِهِمْ بِعِلْمٍ زَعَمُوا لَيْسَ تَعْرِفْهُ الْأَنْبِيَاءُ الَّذِينَ كَانُوا حُجَجَ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ وَ أَمْنَاءَهُ فِي أَرْضِهِ وَ خَزَائِنَ عِلْمِهِ وَ وَرَثَةَ حِكْمَتِهِ وَ الْأَدْلَاءَ عَلَيْهِ وَ الدُّعَاءَ إِلَى طَاعَتِهِ» (طبرسی، ۱۴۰۳، ج ۲، ص ۳۴۲)؛ بیشتر اطبا می گویند پیامبران از علم طب آگاهی نداشتند، پس چگونه با اين حرف برخورد کنیم، که گمان کرده اند پیامبران الهی که حجت های خداوند بر خلقتش، امینان او بر روی زمین، خزینه های علم خداوند، وارثان حکمتش، راهنمایان به سمت او و دعوت کنندگان به طاعتش هستند، از اين علم خبر ندارند.

امام ﷺ می فرماید: انبيا که حجت های خداوند هستند، مگر می شود از علومى مانند طبابت آگاهی نداشته باشند. هرچند امام اینجا به علم طب اشاره می کند، ولی از سياق کلام امام که می فرماید انبيا ذخاير علم خداوند و وارثان حکمت خداوند هستند، می توان برداشت کرد که انبيا به همه علوم، از جمله حکمت و فلسفه آگاهی داشتند.

از آیات قرآن هم می توان استفاده کرد که برخی فنون و علوم را انبيا و مردان الهی می دانسته اند و در زمان خود نیز به کار بسته اند؛ مانند: صنعت کشتی سازی و فنون کشتی رانی توسط حضرت نوح ﷺ (هود: ۳۷، مؤمنون: ۲۷)؛ صنعت ساخت تجهيزات دفاعی - جنگی (انبیاء: ۸۰) و فن آهنگری (سبأ: ۱۰) توسط حضرت داود ﷺ؛ ساختمان سازی معابد و مجسمه سازی، و ساخت ظروف بزرگ به وسیله حضرت سليمان ﷺ (سبأ: ۱۳)؛ صنعت ريخته گری و سدسازی به وسیله ذوالقرنین (کهف: ۹۶)؛ و علوم و فنون ديگری که می توان از آیات قرآن استفاده کرد.

ایشان می‌گوید: حکمت، در معلومات عقلی غلبه استعمال پیدا کرده است؛ بنابراین، حکمت آن معلومات عقلی حقیقی و مطابق با واقع است که بطلان و کذب در آن راه ندارد و مشتمل بر نوعی سعادت انسان است (طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۲، ص ۳۹۵). بنابراین، فلسفه هم که روش آن عقلی و موضوع آن موجودات و حقایق هستی است و در این علم از قضایای بدیهی و گزاره‌های نظری مبتنی بر بدیهی استفاده می‌شود، معنای حکمت نیز بر آن صادق است.

امام صادق علیه السلام، در تبیین واژه حکمتی که خداوند به لقمان داده است، فرمودند: «الْفَهْمُ وَالْعَقْلُ» (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۱، ص ۱۶). در روایت دیگر، رسول اکرم صلی الله علیه و آله درباره شخصیت لقمان می‌فرماید: او اهل تفکر زیاد بود و خداوند هم نعمت حکمت را به او ارزانی داشت: «يَقُولُ حَقًّا أَقُولُ لَمْ يَكُنْ لِقْمَانَ نَبِيًّا وَ لَكِنَّهُ كَانَ عَبْدًا كَثِيرَ التَّفَكُّرِ حَسَنَ الْبَيِّنَاتِ أَحَبَّ إِلَهًا فَاجَبَّهُ وَ مَنْ عَلَيْهِ بِالْحِكْمَةِ» (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۱۳، ص ۴۲۴).

هرچند در روایت‌های دیگر، مصادیق و معنای مختلفی برای حکمت بیان شده است، همانند معرفت به امام زمان خود (قمی، ۱۳۶۷، ج ۲، ص ۱۶۱)، اطاعت خداوند و شناخت اسلام (قمی مشهدی، ۱۳۶۸، ج ۲، ص ۴۴۴)؛ اما با توجه به تعریف *راغب اصفهانی* و تبیین علامه طباطبائی و احادیثی که درباره واژه حکمت ذکر شد، می‌توان گفت: علوم عقلی و فلسفی هم یکی از مصادیق حکمت هستند؛ زیرا فلسفه الهی از معارف عقلی حقیقی یقینی، تشکیل شده است و انسان را در رساندن به کمال و سعادت یاری می‌کند. پس انبیا و پیامبران از این علم عقلی - استدلالی بهره‌مند بودند و این علوم عقلی و فلسفی را پیش از هر کس و به نحو کامل تری داشتند: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: لَا بَعَثَ اللَّهُ نَبِيًّا وَ لَا رَسُولًا حَتَّى يَسْتَكْمِلَ الْعَقْلَ وَ يَكُونَ عَقْلُهُ أَفْضَلَ مِنْ جَمِيعِ عُقُولِ أُمَّتِهِ» (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۱، ص ۱۲-۱۳). بنابراین، «مردان الهی خاستگاه علوم عقلی و فلسفی می‌باشند».

۴. دیدگاه محققان غربی

تا اینجا شواهدی که آورده شد، از دیدگاه آیات و روایات و از قول دانشمندان مسلمان بود. حال از منظر برخی مورخان و فیلسوفان غربی به خاستگاه فلسفه پرداخته می‌شود. آیا می‌توان شواهدی از قول آنها آورد که خاستگاه علوم، بخصوص حکمت و فلسفه، غیر از یونان و اروپا می‌باشد؟

ممکن است پرسیده شود که این فنون چه ربطی با علوم عقلی و فلسفی دارد؟ در پاسخ می‌گوییم: شاید در ظاهر این فنون به‌طور مستقیم بیانگر علوم عقلی و فلسفی نباشد، ولی اگر کمی دقت شود، مشخص خواهد شد که صاحبان این صنایع باید از علوم عقلی مانند هندسه، حساب و ریاضی (برای کشتی‌سازی، ساختمان‌سازی، سدسازی، زره‌سازی و مجسمه‌سازی)، نجوم (برای کشتیرانی) و معدن‌شناسی (برای آهن‌گری و ریخته‌گری) برخوردار باشند تا به‌طور دقیق این صنایع را به کار ببندند. این علوم زیرمجموعه فلسفه عام می‌باشند. علاوه‌براین، آیاتی که در ادامه می‌آیند، می‌توانند به‌طور مستقیم به معارف عقلی اشاره داشته باشند.

خداوند متعال در قرآن کریم می‌فرماید، ما حکمت را به حضرت داود علیه السلام دادیم: «وَ شَدَدْنَا مُلْكَهُ وَ آتَيْنَاهُ الْحِكْمَةَ وَ فَضَّلَ الْخِطَابَ» (ص: ۲۰). و در آیه دیگری می‌فرماید، ما حکمت را به لقمان عطا کردیم: «وَ لَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ» (لقمان: ۱۲). خداوند متعال در آیات دیگری می‌فرماید، ما حکمت را به آل ابراهیم (نساء: ۵۴) و عیسی علیه السلام (مائده: ۱۱۰) و پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله (جمعه: ۲) عنایت کردیم. حکمت در متون دینی ما مورد توجه و تأکید فراوان قرار گرفته است و کسانی که از آن برخوردار باشند، از خیر کثیر بهره‌مند شده‌اند (بقره: ۲۹۶). حکمت، یک موهبت الهی است که در کنار کتاب به انبیا و مردان الهی داده شده است (بقره: ۱۲۹ و ۱۵۱ و ۲۳۱ و ۲۵۱؛ آل عمران: ۴۸ و ۸۱ و ۱۶۴؛ نساء: ۱۱۳ و ۵۴؛ مائده: ۱۱۰؛ لقمان: ۱۲؛ جمعه: ۲)؛ به همین دلیل دارای بار ارزشی و دینی می‌باشد. شاید به همین دلیل است که فیلسوفان مسلمانی همچون شیخ اشراق، صدرالمتهلین و علامه طباطبائی در نام‌گذاری آثار فلسفی خود، از واژه «حکمت» استفاده کرده‌اند. اما منظور از حکمت چیست و چه ارتباطی با بحث منشأ فلسفه دارد؟

راغب اصفهانی در توضیح اصطلاح حکمت می‌گوید: «وَ الْحِكْمَةُ: إِصَابَةُ الْحَقِّ بِالْعِلْمِ وَ الْعَقْلِ، فَالْحِكْمَةُ مِنَ اللَّهِ تَعَالَى: مَعْرِفَةُ الْأَشْيَاءِ وَ إِيجَادُهَا عَلَى غَايَةِ الْإِحْكَامِ، وَ مِنَ الْإِنْسَانِ: مَعْرِفَةُ الْمَوْجُودَاتِ وَ فِعْلُ الْخَيْرَاتِ» (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ص ۲۴۸-۲۴۹). بنا بر این تعریف، معنای حکمت در انسان، شناسایی و به دست آوردن حقیقت از راه یقین و عقل می‌باشد؛ و انسان حکیم کسی است که موجودات را می‌شناسد و کارهای شایسته انجام می‌دهد.

علامه طباطبائی در تبیین واژه حکمت می‌فرماید: حکمت، آن امر محکم و متقنی است که هیچ‌گونه سستی در آن راه ندارد. سپس

شرق وام گرفته‌اند. ایشان می‌گویند: این وام‌گیری را می‌توان در قلمر اندیشه هم دید: «متفکران یونی از نزدیکی جدید خود با جهان ایرانی که در نتیجه فتح لیدیا توسط ایرانی‌ها پدید آمده بود، سود بردند تا ایده‌هایی را اقتباس کنند و آنها را در برهان‌های خویش علیه یکدیگر به کار ببرند». ایشان در ادامه می‌گویند: شواهدی که بر این مطلب است، نوشته‌های مفصل کیهان‌شناختی و تکوین‌شناختی است که قدمت آنها به هزاره پیش از میلاد می‌رسد (مجموعه نویسندگان، ۱۳۹۰، ج ۱، ص ۴۵-۵۱).

کاپلستون از افرادی است که به خاستگاه شرقی فلسفه باور ندارد. وی در کتاب *تاریخ فلسفه* درباره خاستگاه فلسفه می‌گوید: «زادگاه فلسفه یونانی، ساحل آسیای صغیر و نخستین فیلسوفان یونانی از مردم ایونیا بودند» (کاپلستون، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۲۱).

ایشان فلسفه ایونی را خمیرمایه فلسفه یونانی معرفی می‌کند و می‌گوید: تفکر فلسفی ابتدایی در یونان از محصول نهایی تفکر ایونی به دست آمد. سپس ایشان می‌خواهد با طرح یک سؤال، دفع این اشکال کند که خود تفکر ایونی از کجا نشئت گرفته است. کاپلستون می‌گوید: «لکن باید به خاطر داشت که ایونیا محل تلاقی غرب و شرق بوده است؛ به طوری که می‌توان این سؤال را مطرح کرد که آیا فلسفه یونانی از تأثیرات شرقی برخوردار بوده است؟ مثلاً آیا از بابل یا مصر اقتباس شده است یا نه؟» (همان، ص ۲۲).

ایشان در ادامه می‌گویند: مصر نمی‌تواند منشأ فلسفه یونان باشد؛ زیرا فلاسفه یونان شناختی از این فلسفه نداشتند؛ و نیز در چگونگی انتقال تفکر مصری به یونان دشواری‌های هست؛ چون بازرگانان مردمی نیستند که بتوانند افکار فلسفی را انتقال دهند. منشأ شرقی داشتن فلسفه یونانی از نویسندگان اسکندرانی ناشی شده است و مدافعان مسیحی از آنان گرفته‌اند. کاپلستون پژوهش درباره تأثیر شرق در فلسفه یونان را ائتلاف وقت می‌داند، مگر اینکه ابتدا ثابت کرد آنها دارای مباحث فلسفی بوده‌اند (همان، ص ۲۳).

در چگونگی انتقال افکار فلسفی، می‌توان این گونه پاسخ داد: همان طور که برخی محققان و مورخان فلسفه اشاره کرده‌اند، خود فیلسوفان مسافرت‌هایی به این سرزمین‌ها داشته‌اند و در آنجا با این افکار آشنا شده‌اند. علاوه بر این، تفکر فلسفی فقط در مصر نبوده است؛ بلکه چنان‌که تبیین شد، خاستگاه فلسفه از انبیای الهی می‌باشد. افرادی مانند *طالس* ممکن است افکار فلسفی خود را از آنها

چنان‌که بیان شد، برخی دانشمندان مسلمان ریشه حکمت و فلسفه را به انبیای الهی متنسب کردند؛ ولی نمی‌توان انتظار داشت غربی‌ها هم به این صراحت به این مطلب اشاره کرده باشند. بسیاری از مورخان فلسفه و فیلسوفان غربی - اروپایی در آثار خود به منشأ فلسفه اشاره کرده و برخی پذیرفته‌اند که فلسفه خاستگاه شرقی دارد؛ ولی برخی از آنها با وجود شواهدی بر خاستگاه غیر یونانی فلسفه، عامدانه از قبول این مطلب سر باز زده‌اند یا به سبب برخی تعصبات قومی، نژادی و مذهبی از کنار این مطلب به‌سادگی گذشتند و در اثبات منشأ یونانی - اروپایی فلسفه قدم برداشته‌اند. در ادامه، اقوال برخی از محققان و مورخان فلسفه - که بیشتر آنها غربی هستند - بررسی می‌شود.

هرچند به‌طور دقیق نمی‌توان بیان کرد که حکمت در کدام نقطه زمین آغاز شده است، ولی اروپاییان به‌تبع یونانیان قدیم، مبانی اصولی خود را از ملل باستانی مشرق‌زمین، یعنی مصر، سوریه، کلد، ایران و هندوستان دریافت کرده‌اند (فروغی، ۱۳۶۷، ج ۱، ص ۲).

گاتری می‌گوید: کشف رمز از هزاران لوح گلی، سبب شده است فلسفه شرقی در دوره باستان معتبر شناخته شود و در انتساب اندیشه فلسفی به یونان، معتدل‌تر عمل کرد (گاتری، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۷۸). هرچند گاتری تمایل دارد *طالس* را اولین فیلسوف معرفی کند، ولی نمی‌تواند متأثر بودن وی را از افکار شرقی انکار کند. ایشان می‌گویند: منطقه‌ای که *طالس* در آنجا زندگی می‌کرد، ۵۴۶ سال پیش از میلاد به دست کوروش فتح شد و جزء امپراتوری ایران درآمد و این فرصت مناسبی بود تا ملطیان با افکار شرقی آشنا شوند. همچنین یونانیان از طریق خشکی به بین‌النهرین و از دریا به مصر مسافرت‌هایی داشته‌اند. *طالس* که به دلیل پیش‌بینی کسوف مورد احترام مردم بود، باید در این زمینه از دانش بابلی استفاده کرده باشد. «شهرهای ایونی مانند میلئوس، در تولید منسوجات خود، از فن آسیایی - که برتر از فن یونانی بود - استفاده کردند» (همان، ص ۷۹-۸۱).

گاتری در ادامه بیان می‌کند: دانش‌هایی مانند ریاضی و هندسه در مصر و علوم مانند حساب و ستاره‌شناسی در بابل، پیش از یونان وجود داشته است. همه این ذخایر دانش و مهارت، در پشت درهای یونانیان منتظر بودند. از این رو، یونانیان را نخستین دانشمندان نامیدن، تحمیل کردن معنایی تنگ و غیرممکن بر واژه دانشمند خواهد بود (همان، ص ۸۱-۸۲).

یکی از نویسندگان غربی تاریخ فلسفه معتقد است که یونانی‌ها برخی علوم خود، مانند خط و نگارش، و هنر و مجسمه‌سازی را از

مغها درباره عدالت بحث می‌کردند و سوزاندن اجساد را ناپارسایی محسوب می‌کردند. ارسطو در کتاب خود به نام *در باب فلسفه* می‌گوید: مغان، قدیمی‌تر از مصریان هستند و به دو اصل روح خیر و روح شر اعتقاد داشتند. *تئومپوس* می‌گوید: مغان بر این باورند که انسان‌ها حیات اخروی و جاویدان خواهند داشت. *کلتارخوس در باب تعلیم و تربیت*، مرتاضان را از نسل مغان می‌داند.

اما فلسفه مصریان. ایشان ماده را اصل اول می‌دانند و می‌گویند چهار عنصر از آن مشتق می‌شود. به اعتقاد ایشان، عالم مخلوق و فناپذیر است و شکل آن کروی است. ستارگان از آتش تشکیل شده‌اند و ماه‌گرفتنی زمانی رخ می‌دهد که ماه در سایه زمین قرار گیرد. نفس با مرگ نابود نمی‌شود و وارد ابدان دیگر می‌شود. همچنین مصریان قوانینی درباره عدالت وضع کردند که آنها را به هرمس نسبت می‌دهند (همان، ص ۱۸۱۶).

یکی از محققان ایرانی فلسفه، با این دیدگاه - که خاستگاه فلسفه ایونی و یونانی باشد - به شدت مخالفت کرده و در کتاب خود از کتب و آثار مورخان و فیلسوفان، بخصوص غربی‌ها، شواهد بسیاری می‌آورد که خاستگاه فلسفه یونانی از ایران بوده و جنبه دینی و الهی دارد. چنان‌که گفته شد، به باور بیشتر تاریخ‌نویسان فلسفه، خاستگاه فلسفه یونان از ایونیا و سرآغاز فیلسوفان، فردی به نام *طالاس ملطی* می‌باشد؛ ولی این محقق فلسفه می‌گوید: از مجموع آثار برجای‌مانده از قرن هفتم پیش از میلاد و تحقیقاتی که مورخان و محققان تاریخ کرده‌اند، نام ایران و بابل و مصر، بیشتر به‌عنوان سرآغاز مباحث فلسفی دیده می‌شود. اما در این میان، شهرت مغان - که ایرانی و در واقع نگهبانان و معلمان حکمت و علوم دیگر، مانند ریاضیات و نجوم و پزشکی و علوم طبیعی و فیزیک و علوم دیگر بوده‌اند - از همه بیشتر است. به همین دلیل ایران باستان را می‌توان مهد حکمت و دانش، و مغان را نخستین معلمان آن در جهان دانست و این حقیقت، مانع حقایق دیگر تاریخی درباره وجود تمدن در چین و هند از یک سو، و بابل و فنیقیه و مصر از سوی دیگر نیست (خامنه‌ای، ۱۳۸۰، ص ۵۳). سرانجام این محقق در جمع‌بندی خود از نوشته‌های مورخان، می‌گوید: «مغان، همزاد و هم‌نژاد آریائی‌ان ما قبل تاریخ مدون هستند که روحانیان و رهبران دینی قبایل آریایی و شاگردان مکتب و وارثان علوم پیامبر یا پیامبرانی بوده‌اند که از میان آنان برخاسته‌اند» (همان، ص ۶۰).

گرفته باشند. همچنین برخی از نویسندگان غربی - که اقوال بعضی از آنها را در این بخش می‌آوریم - خود معترف به خاستگاه شرقی فلسفه می‌باشند. سرانجام *کاپلستون* نمی‌تواند انکار کند که ریاضیات یونانی متأثر از ریاضیات مصری، و علم نجوم متأثر از بابلیان بوده است (همان).

دیوگنس لاترتیوس در کتاب *فیلسوفان یونان* به برخی خاستگاه‌های فلسفه یونان اشاره می‌کند و می‌نویسد: برخی می‌گویند که فلسفه در میان بربرها آغاز شده است که ایرانیان برای خود مغ، بابلیان ساحران و هندیان مرتاض‌ها را داشته‌اند؛ همچنین این احتمال نیز وجود دارد که آغاز فلسفه از مصر باشد؛ ولی *دیوگنس* به کسانی که معتقد به خاستگاه غیر یونانی فلسفه هستند، طعنه می‌زند و می‌گوید: این نویسندگان فراموش کرده‌اند که دستاوردهایی که به بربرها نسبت می‌دهند، متعلق به یونانیان است. نه تنها فلسفه، بلکه نوع بشریت با آنها آغاز می‌شود (لاترتیوس، ۱۳۸۷، ج ۱، ص ۱۵۱۴).

اگر در این عبارت *دیوگنس* تأمل شود، وی سه توهین به سایر انسان‌ها کرده است. ایشان افراد غیر یونانی را بربر می‌نامد؛ دیگر اینکه آغاز نوع بشریت را از یونان می‌داند و سوم اینکه دستاوردهای دیگر ملل را انکار کرده، به نفع یونانیان مصادره می‌کند. در این زمینه مطالب زیادی می‌توان بیان کرد؛ اما به سبب خروج از بحث، از پاسخ تفصیلی به آن چشم‌پوشی می‌کنیم و فقط دو نکته را یادآور می‌شویم. همان‌طور که بیان شد، طبق دیدگاه حقیقی اسلام، آغاز نسل بشر کنونی به حضرت آدم علیه السلام می‌رسد. ایشان خلیفه و پیامبر خدا بوده است. بنابراین پیش از یونانیان، پیامبران و پیروان آنها، زندگی می‌کردند که انسان‌های مؤمن، متمدن، با فرهنگ، دانشمند و حکیم بوده‌اند. جواب دیگر را از خود غربی‌ها به وی می‌دهیم. در *تاریخ تمدن ویل دورانت* - که در ادامه بحث خواهد آمد - به بسیاری از دستاوردهای ملل دیگر که قبل از یونانیان می‌زیستند، اشاره شده است. با این حال، *دیوگنس* از قول هواداران فلسفه غیر یونانی به توضیح دیدگاه‌های فلسفی آنها می‌پردازد: درباره دیدگاه مرتاضان گفته شده که آنها فلسفه خود را در قالب معما طرح می‌کردند و انسان‌ها را به دوری از کارهای ناشایست و تکریم خدایان تشویق می‌نمودند؛ کلدانیان به ستاره‌شناسی و پیشگویی آینده اشتغال داشتند؛ مغان اوقات خود را صرف پرستش خدایان به صورت قربانی کردن و خواندن ادعیه می‌گذراندند. ایشان انتساب تصاویر و بخصوص انتساب جنسیت‌ها به موجودات الهی را نکوهش می‌کردند.

می‌کند. او همچنین بیان می‌کند: فلسفه «تأملی است درباره حقیقت و جمال و فضیلت و عدالت و انسان کامل و دولت بی‌منقصت. این تدقیق‌ها، اندکی پیش از آنکه در اروپا روی نماید، در مشرق‌زمین رخ نمود. هنگامی که اروپا در حال توحش به سر می‌برد، مصریان و بابلیان به طبع و سرنوشت بشری اندیشیدند» (همان، ص ۹۹۲).

ارسطو، *طالس* را بنیان‌گذار فلسفه‌ای معرفی می‌کند که در آن فیلسوفان به دنبال مبدأ و علت نخستین موجودات می‌گردند؛ اما در ادامه بیان می‌کند: برخی گمان کرده‌اند که در دوره‌های بسیار پیشین کسانی بودند که برای نخستین بار درباره خدایان تفکر کرده‌اند (ارسطو، ۱۳۷۷، کتاب یکم، فصل سوم، ۹۸۳ب، ص ۱۲).

عبارت‌هایی که از مورخان و فیلسوفان غربی آورده شد، کسی از آنها آشکارا آموزه‌های پیامبران را به‌عنوان خاستگاه اصلی فلسفه بیان نکردند، بجز *دیوگنس* که نامی از *هرمس* به میان آورد؛ ولی یکی از محققان فلسفه بیان می‌کند: متفکران غربی نیز درباره *هرمس* از طریق منابع اسلامی شناخت کافی پیدا کرده‌اند و *هرمس* را با *ادریس* یا *ینوخ*، که از سلسله پیامبران است و در قرآن و حدیث مورد تأیید قرار گرفته است، یکی می‌دانند. مسلمانان، همانند *فیلون* و بعضی فلاسفه متأخر یونانی پیش از آنها و همچنین بسیاری از فلاسفه رنسانسی در اروپا، نبوت را منشأ فلسفه دانسته‌اند (نصر، ۱۳۸۳، ج ۱، ص ۵۹). ایشان همچنین در جای دیگر می‌گویند: دانشمندانی همچون *فیچینو*، *آگریا*، و *پارالسوس*، *هرمس* را مشعل‌دار دانش و خرد می‌شمردند (نصر، ۱۳۸۲، ص ۱۴۶).

به‌هرحال، از این عبارت‌های فیلسوفان و مورخان غربی به دست می‌آید که تفکرات عقلی و فلسفی، قبل از *طالس* و فیلسوفان یونانی وجود داشته است؛ ولی برخی مانند *لائرتیوس* مغرضانه این خاستگاه غیر یونانی را انکار می‌کنند؛ و برخی مانند *ارسطو* و *کاپلستون*، سهل‌انگارانه از کنار قضیه رد می‌شوند و در پی اثبات خاستگاه ایونی و یونانی فلسفه برمی‌آیند؛ و برخی مانند *امیل بریه* و *ویل دورانت* منصفانه با این قضیه برخورد می‌کنند و قائل می‌شوند که فلسفه خاستگاه شرقی دارد. با این حال، همه آنها به وجود بحث‌های فلسفی در مشرق‌زمین معترف هستند. بنابراین، مشرق‌زمین خاستگاه علم و فلسفه است. مشرق، جایی بوده که پیامبران الهی در آنجا بوده‌اند و این علوم را به مردمان منتقل کرده‌اند و به تدریج این علوم گسترش پیدا کرده و به دیگر سرزمین‌ها، از جمله ایونیا و یونان

امیل بریه در کتاب *تاریخ فلسفه* خود می‌گوید: نمی‌توان جواب قطعی درباره منشأ فلسفه داد. بعضی مانند *ارسطو*، *طالس* *ملطی* را اولین فیلسوف می‌دانند؛ ولی مورخان در خود یونان هستند که منشأ فلسفه را در روزگاری پیش از عهد هلنی و حتی در کشورهای غیر یونانی دانسته‌اند. بنابراین، از دوره باستان دو رأی متقابل درباره منشأ فلسفه بیان شده است: آیا یونانیان فلسفه را ابداع کرده‌اند یا آن را از اقوام غیر یونانی به ارث برده‌اند؟ وی می‌گوید: شواهد تاریخی نظر دوم را تأیید می‌کنند. او می‌پذیرد که فلسفه خاستگاه غیر یونانی دارد؛ سپس بیان می‌کند: «باید گفت که نخستین فیلسوفان یونان در واقع به ابداع نپرداخته، بلکه در زمینه افکاری که پیش از آنان وجود داشته است، امعان نظر کرده‌اند». او *تاریخ فلسفه* خود را با شرح حال *طالس* شروع می‌کند و دلیل آن را این‌گونه بیان می‌کند: «این نه از آن روست که قدمت تفکر فلسفی و تمهید آن را در ادوار قبل از این تاریخ انکار نماییم، بلکه تنها بدین سبب است که اسناد و مدارکی که از تمدن‌های بین‌النهرین به جای مانده است، چندان زیاد نیست و کمتر می‌توان بدان‌ها دست یافت» (بریه، ۱۳۷۴، ج ۱، ص ۷۳).

این نویسنده غربی را می‌توان یکی از افراد منصف در این زمینه به‌شمار آورد؛ زیرا خود ایشان اقرار می‌کند که به دلیل کمبود مدارک و اسناد فلسفی، کتاب *تاریخ فلسفه* خود را از *طالس* و ایونیا شروع می‌کند و این کار به این معنا نیست که خاستگاه فلسفه از تفکرات *طالس* ایونی آغاز می‌شود.

ویل دورانت در جلد یک کتاب *تاریخ تمدن* خود به‌طور مفصل به مشرق‌زمین به‌عنوان گهواره تمدن می‌پردازد و از تمدن‌هایی همچون سومری‌ها، مصری‌ها، بابلی‌ها، آشوریان، یهودی‌ها، پارس‌ها، هندوها، و چینی‌ها یاد می‌کند. *ویل دورانت* می‌گوید: «مورخان فلسفه را عادت بر آن است که تاریخ این علم را از یونان آغاز کنند؛ و این مایه ریشخند هندیان و چینیان است»؛ زیرا اینها خود را مبدع و تکمیل‌کننده فلسفه می‌دانند؛ سپس *دورانت* می‌گوید: شاید آنها هم در اشتباه باشند؛ زیرا آثار قدیمی‌تر درباره فلسفه اخلاق، از مصر بر جای مانده است و «حکمت مصری ضرب‌المثل مردم یونان بود، که خود را نسبت به این نژاد قدیمی، کودکی بیش نمی‌شمردند» (دورانت، ۱۳۷۰، ج ۱، ص ۳۳۱). وی در آخر جلد یک کتاب خود، برای یک تمدن عناصری را معرفی می‌کند که یکی از آنها فلسفه است. او فلسفه را تلاش برای تحصیل جهان‌بینی و جست‌وجوی دلیرانه برای شناخت علل نخستین و معنای نهایی موجودات معرفی

منابع.....

- ابن جلیجل، سلیمان بن حسان، ۱۹۵۵م، *طبقات الأطباء والحکماء*، قاهره، المعهد العلمی الفرنسي للأثار الشرقیه.
- ابن طاووس، علی بن موسی، ۱۳۶۸ق، *فرج المهموم فی معرفه نهج الحلال من علم النجوم (تاریخ علماء النجوم)*، قم، دارالذخائر.
- ابن کثیر دمشقی، اسماعیل بن عمر، بی تا، *البدایه و النهایه*، بیروت، دارالکفر.
- ارسطو، ۱۳۷۷، *متافیزیک (مابعدالطبیعه) ارسطو*، ترجمه شرفالدین خراسانی، تهران، حکمت.
- امیری، رضا، ۱۳۸۸، «هویت هرمس مؤسس جاودان خرد»، *جاودان خرد*، ش ۴، ص ۳۵۵.
- بریه، امیل، ۱۳۷۴، *تاریخ فلسفه*، ترجمه علی مراد داودی، چ دوم، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.
- جزری، ابن اثیر، ۱۳۸۵ق، *الکامل فی التاریخ*، بیروت، دارالصادر.
- جمعی از نویسندگان، ۱۳۸۳، *تاریخ فلسفه اسلامی*، زیر نظر سیدحسن نصر و البور لیمن، ترجمه جمعی از استادان فلسفه، تهران، حکمت.
- خامنهای، سیدمحمد، ۱۳۸۰، *سیر حکمت در ایران و جهان*، تهران، بنیاد حکمت اسلامی صدرا.
- دورانت، ویل، ۱۳۷۰، *تاریخ تمدن*، ترجمه احمد آرام و دیگران، چ سوم، تهران، انقلاب اسلامی.
- دهخدا، علی اکبر، ۱۳۷۲، *لغت نامه دهخدا*، تهران، دانشگاه تهران.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد، ۱۴۱۲ق، *مفردات الفاظ القرآن*، بیروت، دارالقلم.
- سهروردی، شهاب الدین، ۱۳۷۳، *حکمه الاثری*، تصحیح هانری کربن، چ دوم، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- شهرزوری، محمد بن محمود، بی تا، *تاریخ حکماء قبل ظهور الإسلام و بعده «نزیه الأرواح و روضه الأفراح»*، پاریس، دار بیلیون.
- صدرالمتألهین، ۱۳۷۸، *رساله فی الحدوث*، تحقیق و تصحیح سیدحسین موسویان، تهران، بنیاد حکمت اسلامی صدرا.
- صدوق، محمد بن علی، بی تا، *علل الشرائع*، قم، دوری.
- ، ۱۳۶۲، *الخصال*، قم، جامعه مدرسین.
- طباطبائی، سیدمحمدحسین، ۱۴۱۷ق، *المیزان فی تفسیر القرآن*، چ پنجم، قم، جامعه مدرسین.
- طبرسی، احمد بن علی، ۱۴۰۳ق، *الإحتجاج علی أهل اللجاج*، تحقیق محمدباقر خراسان، مشهد، مرتضی.

رسیده است و مردم آن سرزمین هم به دلیل علاقه مندی به علم و صنعت، این علوم را فرا گرفته و آن را گسترش داده اند.

نتیجه گیری

در قضایای تاریخی، نظر قطعی و یقینی دادن، بسیار سخت و مشکل است؛ آن هم اگر موضوع به قضایای اول خلقت و سال های نزدیک به آن عصر مربوط باشد؛ مگر اینکه دلیل قطعی باشد، که در این صورت کار را آسان می کند. با توجه به دیدگاه برخی مورخان و عالمان مسلمان و همراهی ظواهر آیات و روایات با این دیدگاه و مؤید بودن برخی اقوال مورخان غربی، اگر همه اینها را کنار هم قرار دهیم، به جرئت می توان گفت که ریشه بسیاری از علوم، به ویژه فلسفه و حکمت، به انبیا و مردان الهی می رسد و آنها بودند که برای مردم استدلال عقلی می آوردند و انسان ها را به عقلانیت و تفکر دعوت می کردند و خود آنها نیز در این زمینه تفکرات عقلانی داشته اند و این گونه تفکرات، از آنها به دیگران به ارث رسیده است. در پایان، نکاتی درباره مباحث ارائه شده بیان می کنیم:

۱. فلسفه اسلامی به طور اساسی متأثر از آموزه های اسلامی می باشد و معارف دینی تأثیر شگرفی در آن ایجاد کرده است. از سوی دیگر، منکر این مطلب نیستیم که برخی مباحث آن نشئت گرفته از فلسفه یونانی و از تفکرات ارسطویی و افلاطونی می باشد و آنها در تدوین این علم نقش بسزایی داشته اند.
۲. ممکن است در آثار فلسفی دیدگاه هایی در مخالفت قطعی با آموزه های دینی هم پیدا شود؛ ولی این تفکرات سرمنشأ آنها به تفکرات فیلسوفان ملحد برمی گردد، نه به پیامبران و فیلسوفان مسلمان و حکمای الهی. آنها این آراء را قبول نداشتند و آن را تفکرات عقلانی نمی دانند؛ بلکه این نوع دیدگاه ها را اوهامات شیطانی به حساب می آورند.
۳. هدف اصلی این تحقیق این است که اثبات کند اصل تفکر و هستی شناسی عقلانی و استدلالی، از پیامبران بوده است و آنها الهام بخش این نوع تفکرات هستند. بنابراین، خاستگاه اصلی فلسفه، پیامبران می باشند.
۴. سرانجام اینکه مطالب این مقاله در اثبات مبدأ الهی فلسفه، برای این بیان شد تا شاید مخالفان فلسفه با پی بردن به این خاستگاه الهی، در مخالفت خودشان تجدیدنظر کنند. همچنین برخی غربی ها از دیدگاه متعصبانه خود در انکار وجود مباحث عقلی و فلسفی پیش از یونانیان، دست بردارند.

- قمی مشهدی، محمدبن محمدرضا، ۱۳۶۸، *تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب*، تحقیق حسین درگاهی، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- قمی، علی بن ابراهیم، ۱۳۶۷، *تفسیر قمی*، تحقیق سیدطیب موسوی جزایری، چ چهارم، قم، دارالکتاب.
- کاپلستون، فردریک چارلز، ۱۳۷۵، *تاریخ فلسفه*، ترجمه مترجمان، تهران، سروش و علمی و فرهنگی.
- کلبینی، محمدبن یعقوب، ۱۴۰۷ق، *کافی*، تحقیق و تصحیح علی اکبر غفاری و محمد آخوندی، چ چهارم، تهران، دارالکتب الإسلامیه.
- کریمی، طیب، ۱۳۹۶، «سرچشمه حکمت: پژوهشی در نسبت آغانادیمون با هرمس، ابوالحکما»، *جاویدان خرد*، ش ۳۱، ص ۱۴۳-۱۵۸.
- گاتری، دیبلوکی. سی، ۱۳۷۵، *تاریخ فلسفه یونان*، ترجمه مهدی قوام صفری، تهران، فکر روز.
- لاترئوس، دیوگنس، ۱۳۸۷، *فیلسوفان یونان*، ترجمه بهراد رحمانی، تهران، نشر مرکز.
- مجلسی، محمدتقی، بی تا، *لوامع صاحبقرانی*، چ دوم، قم، اسماعیلیان.
- مجلسی، محمدباقر، ۱۴۰۳ق، *بحار الانوار*، تحقیق جمعی از محققان، چ دوم، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- مجموعه نویسندگان، ۱۳۹۰، *تاریخ فلسفه راتلج*، ترجمه حسن مرتضوی، تهران، چشمه.
- مصباح، محمدتقی، ۱۳۸۸، *آموزش فلسفه*، چ نهم، تهران، بین الملل.
- مطهری، مرتضی، ۱۳۸۰، *مجموعه آثار*، چ هشتم، تهران، صدرا.
- نصر، سیدحسین، ۱۳۸۲، *جاودان خرد: مجموعه مقالات دکتر سید حسین نصر*، تحقیق حسن حسینی، تهران، سروش.
- یعقوبی، احمدبن ابی یعقوب، بی تا، *تاریخ یعقوبی*، بیروت، دار صادر.